



عطر غزل

✦ اکبر کرباسی

تو چون تبلور شعری و من سخن باشم
تو همچو سرو چمانی و من چمن باشم
تو چون شمیم گلستان سعدی شیراز
من از لطافت طبعم شکرشکن باشم
خدانکرده اگر روزی اتفاق افتد
چگونه شاهد نادیدن تو من باشم
چگونه روی بیارم دگر به محفل شعر
چگونه بی تو توان صاحب سخن باشم
چگونه بی تو توان جای خالیت را دید
که در بلاد غریبی و من وطن باشم
به همراهی همه همهرهان امیدی نیست
چرا نه همره و همپای خویشتن باشم
نشان صورت یوسف نمی دهند مرا
که روز شب من یعقوب در حزن باشم
چنان تجلی حسنش به جلوه آمده بود
که شاهد اثرش من به مرد و زن باشم
شمیم عطر حضورش ز دل برون نرود
اگر چه همنفس باغ نسترن باشم
نمی رود غم شام فراق او از دل
مگر دمی که دگر پای در کفن باشم
نمی شود دلم آرام در تسلی او
مگر که بوی وصالش ز پیرهن باشد
دلم چو لاله ی خونین باغ می ماند
بسی که داغ جدایی به روی تن باشد
به ظاهر رخ گلگون من مبر حسرت
که صاحب غم و درد بسی محن باشم
ضرورت است که ساکت بمانم و خاموش
و گرنه صحبت بسیار در دهن باشم
مرا که رسم و رهی چون فرشتگان باشد
شکنجه ای است اگر دست اهرمن باشم
هزار مرتبه گردونم آزموده ولی
دوباره بر سر هجر تو ممتحن باشم
ز شعله های حسد دامن حسودان سوخت
که من ز عطر غزل نافه ی ختن باشم
ستوده اند همه طبع شعر «کرباسی»
چه لازم است که در بین انجمن باشم



صدایم کن

مریم هاشمی

اگر بی سر و سامانم صدایم کن
درون خویش حیرانم صدایم کن
به زیر پلک شب آرام می گیرم
بدون با چشمم گریانم صدایم کن
درون خویش می جویم تو را ای دوست
در این وادی پریشانم صدایم کن
اگر یک روز در بند و قفس بودم
ولی باز هم غزلخوانم صدایم کن
بگیرد قلب من آرام با یادت
تویی آرامش جانم صدایم کن



✦ فریبا رعیت پیشه

سؤالی ساده دارم از مصورت
من آیا زنده‌ام وقت ظهورت
اگر تو آمدی من رفته بودم
اسیر سال و ماه و هفته بودم
دعایم کن دوباره جان بگیرم
بیایم در مصور تو بمیرم

● بیژن پرامکانی

گفتند از این منظره یک عکس بگیر
از پشت همین پنجره یک عکس بگیر
دیدم که نگاه تو پر از فریاد است
گفتی که از این حنجره یک عکس بگیر

هر بار که از مقابلم رد می‌شد
یک ماه تمام حال من بد می‌شد
این قدر، کریه و زشت و بد سیما بود
اما چه کنم آنچه نباید می‌شد

دیروز ز مجلس دعا می‌آمد
با پوشش چادر و قبا می‌آمد
امروز که از کوچی ما رد می‌شد
با روسری از آنتالیا می‌آمد!

تصحیح و توضیح

مصراع شصت و سوم از شعر «ختم می‌شوم به های همه» سروده دکتر لطفعلی کریمی مندرج در طلوع ۱۳۲۹ - ۹۲/۲/۱۸ به جای نخته لخته، نخته تخته درج گردیده که بدین وسیله ضمن پوزش از شاعر و خوانندگان گرامی تصحیح می‌گردد.

رهایم نکن

□ سمر دهقان

بگو با منی و رهایم نکن
چنین ظالمانه فدایم نکن
مرا در غریبی رها کرده‌اند
تو با بی‌کسی آشنایم نکن
مزن بر دلم دست بی‌مهری و
در این کوچه‌ها بی‌نوایم نکن
دلم مرده اما پر از زندگیست
به عشقت قسم بی‌دوایم نکن
من آن سنگ پا خورده‌ی جاده‌ام
از این جاده‌ی غم جدایم نکن
دلم سوخت از دوریت ای عزیز
تو در غربت اینگونه جایم نکن

منتظر آثار و مطالب شما هستیم

لطفاً جهت چاپ آثار در این صفحه، مطالب خود را با خط خوانا (ترجیحاً تایپ شده)، با ذکر نام و نام خانوادگی، سن و تلفن تماس در یک روی کاغذ نوشته و به دفتر روزنامه ارسال نمایید. ضمناً مطالب ارسالی، برگشت داده نمی‌شوند.

کارشناس سرویس ادبی - هنری: محمدعلی اصلاح پذیر

